

تنها راه پاسخگوئی حقیقی به سئوالات پذیرش این امر مهم است که انسان موجودیتی **دو وجهی** دارد.

یک وجه آن **جسم** است که قابل مشاهده میباشد و وجه دیگر آن **دل** باشد که قابل روئیت نیست.

گاهی جواب سئوال از سمت جسم است که مرکز پاسخگوئی آن مغز بوده و مغز نیز آن دسته از سئوالاتی را می تواند جواب دهد که اطلاعات لازم در زمینه پاسخگوئی به آن داده شده باشد، گاهی جواب سئوال از سمت دل است و دل جواب را به مغز داده و مغز به گونه ای که قابل فهم شود آنرا پالایش نموده و در اختیار ما میگذارد و گاهی جواب حاصل مشارکت جسم و دل است و باز هم مغز پس از پالایش بصورتی که بتوانیم درک و فهم کنیم پاسخگوست، میدانیم مجموعه ی اندام ظاهری جسم ما را میسازد و اما دل نیز شکل گرفته از همین اندام است بصورتی غیر قابل روئیت، همانگونه که جسم با از دست دادن عضوی ناقص می شود دل نیز در صورت کم بود اعضاء ناقص خواهد بود، جسم در درون رحم مادر شکل اولیه ی خود را بدست می آورد ولی دل از چگونگی افکار، گفتار و کردار فرد موجودیت پیدا می کند، همانگونه که جسم در اثر نقص

عضودچار ناتوانی می شود دل نیز در صورت نقص عضو ناتوان خواهد بود، همان گونه که می توانیم جسم را دانا و توانمند سازیم همین طور دل نیز بر اساس افکار، گفتار و کردار دانا و توانمند می شود، چنانچه عضوی از جسم را مثبت کنیم آن عضو از دل نیز مثبت میشود و چنانچه عضوی از جسم را منفی کنیم آن عضو از دل نیز منفی خواهد شد، آنگاه که خالق آدم و حوا را آفرید آنها به قرب درگاه الهی بودند ولیکن با انجام نافرمانی از قرب الهی رانده شده و در زمین ماوا گرفتند و آنگاه تکثر یافته جمعیتی را شکل داده اند و در نهایت بایستی دوباره به قرب الهی در آئیم و به همین منظور خالق مدت زمانی معین را در نظر گرفته تا آنکه فرصت یابیم خود را مقرب اوسازیم، انسان بواسطه ی اختیاری که خالق به او داده است میتواند ذات خود را تغییر دهد.

ذات به صورت میل درونی عمل می کند و چون شما صاحب اختیار هستید میتوانید به این امیال جواب مثبت و یا منفی دهید، هنگامی فرد میل به انجام مثبتها دارد و در نتیجه فکر مثبت می کند گفتار مثبت دارد و کردار مثبت به انجام میرساند در حال پرورش دل است، و همین گونه

عکس این عملکرد دل را تضعیف می کند، موجودیت مغز و اندام جسم ما آن چیزها نیست که خود فرار گرفته ایم، مهارت کسب کرده ایم و پرورش داده ایم و این نمود در مغز و اندام ما دارد، دل نیز موجودیتهای خود را در مغز و اندام ما به اشتراک می گذارد، به همین واسطه میتوانیم هر مهارتی را کسب کنیم، هر نوع علمی بیاموزیم و به هر زبانی سخن بگوئیم چرا که اینها همه موجودیت دل است و تنها با مدت زمانی تمرین از دل به جسم منتقل خواهند شد، اگر ما دل نداشتیم تنها میتوانستیم یک مهارت، یک زبان و یک نوع عملکرد چون حیوانات، نباتات و جمادات داشته باشیم ، گفته شد که مغز ما بر اساس داده ها میتواند جواب گو باشد و یا نوعی از عملکرد را بر اندام ما فرمان دهد، حال این داده ها چون از منطق باشد بسیار محدود هستند و پاسخ مغز نیز محدودیت دارد و نوع عملکرد نیز محدود خواهد شد و اما چون فلسفه بدانیم و داده های به مغز از سمت شعور باشد، مغز با داده های فرا تر میتواند پاسخهای مطمئن تر و فرمانهای بسیار متعادلتری را بر اندام ما دستور نماید، چنین است که از پیوند آگاهی های امروز با آگاهی های دوران گذشته به آگاهی های نوینتری دست پیدا خواهیم نمود و از پیوند توانمندیهای کنونی با

توانمندیهای دوران گذشته به توانمندیهای خارق العاده ای دست پیدا خواهیم نمود ، خرد دانشی است برگرفته از عملکردها ، آنچه که ما می شنویم آنرا می دانیم چون شنیدیم ، این شنیده ها هیچگاه خرد ما نخواهد شد الا آنکه مبدل به عملکردها ما شوند، **آنگاه که به شعور خود احترام** **گذاریم و عملکردهایمان بر اساس شعورمان باشد فردی** **خردمند خواهیم شد**، خردمند شنیده ها یش با تمام جزئیات است همراه با بینائی منحصر به فرد ، دقت و ظرافت در شنیدن و دیدن است که فرد را خردمند مینماید، **عقل**، **جایگاه فرد است** چنانچه فرد در جایگاه دوست داشتن باشد پس دوست میدارد و چنانچه جایگاه او دشمنی باشد ، دشمن می پندارد و دشمنی می ورزد ، جایگاه افراد در موقعیت صفت ها است، از جایگاهی که می شنوی و می بینی بر همان اساس درک و استنباط داری، برآیند اصفات وجودی شما خود صفتی است که جایگاه شماست، دقت کنیم که جایگاه دل بر مبنای روح و صفت تعریف می شود، جنسیت جایگاه دل از نوع اصفات است و جایگاه جسم بر مبنای دانائی و توانائی او تعریف می شود **و جنسیت عقل** **و یا جایگاه جسم از نوع دارائیهای ظاهری است** ، وقتی بخواهیم عقل خود را بسنجیم باید بدانیم که برآیند عقل دل

و عقل جسم است، چنانچه عقل و یا جایگاه دل مثبت باشد و عقل یا جایگاه جسم نیز مثبت باشد فرد مثبت است و اگر منفی باشد فرد منفی و اگر مثبت و منفی باشد باید دید حاصل جمع این مثبت و منفی چه خواهد شد .

روح، خاصیت و یا صفتی الهی است، اصفات الهی با کیفیت ترین اصفات هستند و اصفات انسانی بسیار محدودیت دارند، اصفات انسانی در وجود فرد میتوانند در حال رشد باشند که می شود صفت مثبت و یا در حال نزول صفت منفی ، **عقل و یا جایگاه دل بر اساس کمیت و کیفیت اصفات مثبت ارتقاء می یابد** تا آنکه روزی مبدل به صفتی الهی گردد، و دل به قرب الهی در آید، عقل جسم برگرفته از دانائی ها و توانائی های فرد است ، بصورت طبیعی فرد عقل جسم را در اختیار عقل دل میگذارد و از مشارکت جایگاه جسم و دل، جایگاه و یا عقل حقیقی فرد معلوم خواهد شد، هر آنچه افراد در زمینه دانائی و توانائی رشد می کنند، در نهایت بمنظور برخورداری از اصفات است.

برای مثال : فردی دانائی جسمانی او دکترای ریاضی است و توانائی او استاد دانشگاه تهران، این عقل جسمانی اوست و اما عقل دل او، ریاست طلبی، قدرت، خود

برتربینی، ثروت اندوزی و غیره و... حال بدانید این عقل و جایگاه فرد منفی است، او از این استاد بودن در حال گردآوری اصفات منفی بدور خویش است، و اما همین فرد عقل دل او خدمت گذاری، بخشش، اشاعه علم و... باشد، بدانید این عقول کسب صفات مثبت است و در مجموع جایگاه فرد مثبت می باشد، در مجموع جسم و دل در حال تلاش هستند و با مشارکت باهم در نهایت جایگاهی را برای فرد رقم خواهند زد، میتوان گفت مجموع عقل دل و عقل جسم نفس را شکل میدهند، هر فرد بنا بر عقل خود پاسخگوی سوالات است و خواسته های او برگرفته از عقل اوست، پس هر فرد تنها به خواسته هائی میتواند دست پیدا کند که در محدوده ی عقل او هستند.

و اینکه افراد خواسته های مشترکی میتوانند داشته باشند ولی تنها عده ای به این خواسته ها میرسند به این علت است که اگر عقلت حاوی این طلب باشد میتوانی به آن رسی و اما اگر در جایگاهی که واقع آن هستی چنین خواسته ای نباشد چگونه می خواهی به چیزی که نیست دست پیدا کنی، عقل جسمانی محدود است و موجودی آن بسیار اندک که جنسیت این موجودی از نوع دارائیها

دنیوی است و اما عقل دل جایگاه اصفات است و جنسیت اصفات مثبت و یا منفی است و چنانچه عقل دل مثبت باشد میتواند برخوردار از صفتهای مثبت شوی **و اگر عقل دل منفی باشد تنها صفات منفی حاصل عملکرد خواهد شد.**

چنانچه جایگاه دل صفات مثبت باشد و فرد مرتب در حال تحصیل صفات مثبت، ازدیاد صفات مثبت آنگاه که به حدّی مورد پذیرش خالق رسد مبدل به صفتی خواهد شد و آنگاه با این صفت الهی است که می توان وارد به قرب الهی شده و خواست خالق از خویش را درک و فهم نمود، چنین است که به سؤال دوم زندگی که خالق از ما چه می خواهد و چگونه به اوجواب مثبت دهیم، جوابی حقیقی خواهیم یافت، نمی توان با جسم به قرب الهی درآمد چرا که خالق برخوردار از فیزیک نیست، بلکه تنها می توان با دل به قرب الهی وارد شد چونکه دل می تواند به اذن خالق برخوردار از صفتی الهی شود، چونکه دل به قرب الهی درآمد و دانست خالق از آنچه می خواهد این اطلاعات را به مغز خواهد داد و چون مغز داده ای در این زمینه ندارد جوابی نیز نخواهد داشت و تنها همین اطلاع در مغز ذخیره شده و تفکر اجرای خواست خالق شکل می گیرد، حال این

تفکرانبوهی ازسئوالات را پی ریزی خواهد کرد که دل بایست جوابگو باشد و دل این جواب ها را از خالق دریافت نموده و به مغز می رساند و آنگاه مغز هدف مورد نظر را از اندام طلب مینماید و اندام بایستی جوابگو باشند که آیا چنین دانش و توانی دارند که بتوانند هدف مورد نظر را به انجام رسانند و یا خیر...

حال چنانچه این دانش و توان لازم برای رسیدن به هدف در ذات، حافظه سلولی و مغز استخوان موجود باشد بایستی به مغز منتقل شود تا مغز این داده ها را پالایش و آنگاه بر اندام مورد نظر دستور نماید ، چنانچه اطلاعات لازم موجود نباشد بایستی دل از جایگاه قرب الهی اطلاعات لازم در جهت رسیدن به هدف معلوم را بدست آورد تا آنگاه مغز بر اساس اطلاعات وارد شده ابتدا اندام را دانا و توانا بر انجام چنین امری نماید و سپس درخواست رسیدن به هدف مورد نظر را بر اندام دستور نماید.

مغز نمی تواند از اندام اجرای دستوری را بخواهد که در این راستا اندام را آگاه و توانمند نساخته باشد، بسیاری از دستور العمل ها در اندام نهفته و خفته اند چون درخواستی در این راستا صادر نشده است، شما نمی توانید به یک تفکر

قبل از ورود به مغزوآنگاه به اندام پاسخ مثبت ویا منفی دهید.

برای مثال : تفکر بخشش وجهی پول به نیازمندی آمد و شما بلافاصله پاسخ مثبت داده و آنگاه مغز فرمان به دست داده و چون دست به جیب شود خواهید دانست کیف پولتان را همراه ندارید، مغز جواب تفکرات وارده را در خود و سایر منابع اطلاعاتی بدن جستجو مینماید تا آنگاه پاسخگو شود، اینکه افراد می گویند می دانیم و می توانیم ، درست است ولیکن سؤال این است تا حدّی میدانی ویا میتوانی ، حدّ دانستن و توانستن افراد بسیار متفاوت است، پاسخگوئی به سؤالات حدّ دانستن فرد را معلوم مینماید، انجام عمل حدّ توانائی را نشان می دهد.

دانش پیامبر به قرآن، آیا می تواند فردی چنین دانشی را میان گذارد؟